عکس: امیر جدیدی، شرق

گفت‌وگوی «شرق» با علی سرابی درباره فیلم «خشکسالی و دروغ»

ماندگار شدن در بازیگری سخت است

رضا آشفته، فرانک آرتا: علی سرابی با اینکه در سینما فقط در یک فیلم نقش اول بازی کرده، اما به‌دلیل فعالیتش در عرصه تئاتر بازیگر شناخته‌شده‌ای است. نقش امید در فیلم «خشکسالی و دروغ» را قبلا سه بار در اجراهای مختلف صحنه تئاتر به کارگردانی محمد یعقوبی اجرا کرده است. تسلط او بر تحلیل نمایش‌نامه «خشکسالی و دروغ» باعث شد درباره این فیلم با او صریح‌تر صحبت کنیم. هرچند آشنایی با فعالیت‌های تئاتری سرابی خالی از لطف نیست. با او به بهانه بازی در «خشکسالی و دروغ» گفت‌گو کرده‌ایم که می‌خوانید:

اولین بار جاذبه در تئاتر چطور برای شما ایجاد شد که به سمت بازیگری بیایید.

همه بازیگرها یک خاطره کلیشه‌ای درباره بازی‌کردن در مدرسه و تئاتر دارند. همیشه درباره این سؤال فکر می‌کنم. در مقطع راهنمایی شروع کردم به تئاتر بازی‌کردن و خودم نمایش درست می‌کردم. یکی از دوستانم موادی می‌آورد که خودمان را سیاه می‌کردیم. قبل از دانشگاه رشته تجربی خواندم. اما همیشه می‌خواستم بازیگر شوم ولی نمی‌دانستم چطور. فقط می‌دانستم باید در کنکور شرکت کنم. یادم هست نظام قدیم به این صورت بود که می‌توانستی در کنار هر رشته‌ای که می‌خوانی در رشته هنر هم امتحان بدهی اما من در رشته تجربی امتحان ندادم. چون مطمئن بودم می‌خواهم وارد رشته هنر شوم. روند قبول‌شدنم در دانشگاه هم عجیب است که در کتاب بزرگداشت آقای سمندریان چاپ شد. خاطرم هست زمانی که خیلی کوچک بودم وضعیت مالی خانواده‌ام خیلی خوب بود و تازه ویدئو وارد شده بود که پدرم با یک کارتن بزرگ فیلم دستگاه ویدئو خرید. یکی از فیلم‌هایی که خیلی روی من تأثیر گذاشت فیلم «شعله» بود که به نظرم یکی از نمونه‌های وسترن هندی است. بارها این فیلم را دیده‌ام. برادر کوچک‌ترم را وادار می‌کردم با من بازی کند و دیالوگ‌ها را حفظ می‌کردم. بزرگ‌تر که شدم تئاتر خواندم و به چیزی که می‌خواستم رسیدم.

کدام کار شما را در این حرفه تثبیت کرد؟

اولین کاری که من را وارد عالم بازیگری کرد و اتفاق خوبی افتاد کار چهارم یا پنجمم در دانشگاه بود که به عنوان بازیگر در نوزدهمین جشنواره فجر با نیما دهقان در سال ۷۹ شرکت کردم؛ متنی از مهرداد رایانی‌مخصوص به نام «کفتر به توان ۲» که پسر آقای لایق هم آنجا بود. یادم هست به ما می‌گفتند شما اولین گروه جوانی هستید که به جشنواره فجر آمده‌اید. خیلی برای این تئاتر زحمت کشیدیم. برای منِ جوان ۲۱ساله باعث شد یکباره نامزد دریافت جایزه فجر شوم و اتفاق بزرگی برایم بود. آن زمان رئیس دانشگاه آقای حاجیان بود که برای من جشن گرفت و گروه‌های دیگری دنبالم آمدند و اساسا بازیگری حرفه‌ای‌ام شروع شد. از سه، چهار سال بعد بازیگر حرفه‌ای شدم و درآمدم از تئاتر بود.

اولین کاری که از شما دیده شد نمایش «آندرانیک» از حسین مهکام بود؟

کار «کفتر به توان ۲» باعث شد من شناخته شوم و به صورت حرفه‌ای وارد تئاتر شوم. اما دقیقا در اولین کاری که خیلی مطرح شدم و جایزه ویژه‌ای گرفتم تئاتر «آندرانیک» بود که جایزه کانون منتقدان را گرفتم.

بعد از دیده‌شدن در تئاتر، کار برایتان ساده‌تر یا مشکل‌تر شد؟

الان دو، سه سال است که آموزش بازیگری می‌دهم. همیشه به شاگردانم می‌گویم بازیگرشدن واقعا کار دشواری است چون بیشتر آدم‌ها دوست دارند دیده شوند. اما از آن سخت‌تر ماندگارشدن در بازیگری است. وقتی چند کار خوب انجام می‌دهید تازه کارتان سخت می‌شود. چون گروه‌های مختلف از تو توقع دارند و افراد زیادی پشت سرت صف می‌کشند که جایت را بگیرند. اگر کوچک‌ترین لغزشی داشته باشید سریع کنار می‌روید. همین الان هم احساس می‌کنم هرچه جلوتر می‌روم کارم سخت‌تر می‌شود.

یکی از کارگردان‌هایی که به‌نوعی در مواجهه با شما به جمع‌بندی خوبی رسیده محمد یعقوبی است؟

دقیقا.

ارتباط‌تان چگونه است؟

همیشه می‌گویم دو نفر در بازیگری روی من خیلی تأثیر گذاشتند. این آموزش بعدها تأثیری گذاشت که بتوانم در کارم منتقلش کنم. یکی مرحوم استاد سمندریان که در دانشگاه استاد من بودند و هنوز هم مواردی که از ایشان آموختم به کارم می‌آید و دومین نفر محمد یعقوبی است. اولین کاری که با ایشان کردم نمایشی است به نام «ماه در آب» که دوباره در حال اجراست. ۱۰ سال قبل تقریبا یک‌ونیم سال بود که به دلیل مشکلات مالی از تئاتر خداحافظی کرده و وارد بازار کار شده بودم. بعد از مدتی متوجه شدم من مال این کار نیستم. در بحبوحه اینکه چطور به تئاتر برگردم، خانم الهام خداوردی دستیار آقای یعقوبی با من تماس گرفتند و برای یک کار دعوت کردند که این اتفاق برای من اتفاق بزرگی بود. ایشان نقش مازیار را در «ماه در آب» به من داد و با آن کار، دوباره احیا شدم. شیوه نگاه به نوع بازیگری محمد یعقوبی خیلی روی من تأثیر گذاشت و نگاه من به بازیگری به سمت‌وسوی دیگری رفت.

در دو فیلم «دهلیز» به کارگردانی بهروز شعیبی و تهیه‌کنندگی محمود رضوی و فیلم «ملبورن» به کارگردانی نیما جاویدی و تهیه‌کنندگی جواد نوروزبیگی هم بازی‌گردانی می‌کردم که در هر دو کار اتفاقات خوبی برای بازیگران افتاد. یعنی بازیگران هر دو فیلم، جایزه‌های ویژه بازیگری گرفتند.

از کارهای آقای یعقوبی که کار کردید کدام‌ها را بیشتر می‌پسندید؟

از لحاظ بازیگری در کارهای محمد یعقوبی و کلا همه کارهایی که تا به امروز انجام داده‌ام، کاری است که همواره آرزو دارم دوباره اجرا شود. کار «نوشتن در تاریکی» سال ۸۹ با سانسور بی‌رحمانه‌ای مواجه شد و نقش من از نمایش درآمد و فقط من روی استیج می‌آمدم و درباره نقشم توضیح می‌دادم. اما من برای این نقش سه ماه و نیم زحمت کشیدم. خیلی جاها رفتم و تحقیق کردم حتی وزن اضافه کردم اما نقشم سانسور شد. تا مدت‌ها بعد خلق‌وخوی من بد بود و رابطه‌ام با دوستانم به هم خورد. زمانی آقای چرمشیر به‌طور خصوصی از من تعریف کرد و انرژی زیادی داد و گفت بعضی نقش‌ها به وجود می‌آیند که برای یک بازیگر خطرناک هستند و زندگی‌اش را تحت‌تأثیر قرار می‌دهند و نقشی که تو بازی کرده‌ای از آن دسته نقش‌هاست.

کدام‌یک از کارگردانان دیگر به‌نوعی به کار شما سمت‌وسویی داده‌اند؟

دوران دانشجویی با نیما دهقان چندین کار انجام دادم. سال سوم دانشگاه کاری انجام دادم که نیما برای من سه جلد کتاب استانیسلافسکی آورد و گفت اینها را بخوان کمکت می‌کند. با خواندن این کتاب‌ها با تئوری بازیگری آشنا شدم و بعد درباره مکتب‌های مختلف تحقیق کردم. کارکردن برای گروه نیما باعث شد با او رشد کنم چون کارگاهی کارکردن و اتودزدن را با نیما دهقان یاد گرفتم. یکی از افراد دیگر که در روند بازیگری‌ام تأثیر گذاشت محمد رحمانیان بود که دو سال قبل با هم به اختلاف برخوردیم و با هم کار نکردیم. با وجود اینکه نسبت به ایشان دلگیر هستم اما در بازیگری در قالب کسی که ادبیات نمایشی را خوب می‌شناسد و قلم‌به‌دست بسیار خوبی است و ادبیات و تاریخ را می‌شناسد، در آن حیطه در بازیگری من خیلی تأثیر گذاشت. برای بازیگری من دو، سه نقش نوشتند که تمرین بازیگری خیلی خوبی برایم بود. نقش‌هایی در تئاتر «ترانه‌های قدیمی» و «ترانه‌های محلی» که برای من نوشتند و باعث شد بتوانم از توانایی‌هایم استفاده کنم.

چطور شد که تصمیم به کارگردانی گرفتید؟ آیا در امتداد بازیگری است؟

من می‌گویم کسی که کار هنری می‌کند و بعدها می‌توان نام هنرمند روی او گذاشت باید در هنر شاخه‌های مختلف را امتحان کند. استراسبرگ در کتاب «بازیگری به شیوه متد» می‌گوید بازیگر خوب باید در مشاغل و حرف مختلف سررشته داشته باشد، ولی در پنج، شش حرفه تخصص داشته باشد. به خاطر اینکه اینها باعث می‌شود جهان‌بینی بازیگر وسیع شود. من مایلم مشتقات نمایش، سینما و تئاتر را تجربه کنم. در همین مسیر فیلم کوتاه و تئاتر کار کرده‌ام و همین‌طور دوبله و صداپیشگی در مجموعه کلاه‌قرمزی؛ بازیگردانی و کارگردانی تئاتر هم کرده‌ام و قطعا کارگردانی سینما را هم تجربه می‌کنم. چون اینها به دنیای بازیگری من کمک می‌کند به اینکه کشفیاتم بیشتر شود. اگر هنرمند تلقی شوم این کارها باعث می‌شود بتوانم شاخه‌های مختلف را کشف کنم. کارگردان‌های مختلف بعضی وقت‌ها به من می‌گویند اگر میزانسن یا نظری داری بگو، همین به من نشان می‌دهد می‌توانم صاحب اندیشه‌ای باشم. اولین کارم در جشنواره «ماه» بود که «هویت» را کارگردانی کردم و جایزه کارگردانی و بازیگری گرفت. بعد همراه مسعود فروتن کارگردانی کردم که کار خوبی شد. بعد دو تئاتر کوتاه برای شبکه یک ساختم و از کارگردانی خوشم آمد. خیلی دوست داشتم صاحب اندیشه‌ای بودم و می‌نوشتم اما حداقل در مرحله دوم در جایگاه کارگردان احساس می‌کنم می‌توانم چیزی را خلق کنم و فراتر از بازیگری است و به‌نوعی لذتش از بازیگری برایم بیشتر است. باز هم کارگردانی خواهم کرد اما در هر مرحله‌ای باشم خودم را همچنان بازیگر می‌دانم.

در فیلم نقشی است که بخش عمده‌ای از آن را نمی‌بینید و کارگردان به سلیقه شخصی‌اش حذف کرده و ربطی به سانسور ندارد. تأثیرگذارترین جای بازی شخصیت میترا (آیدا کیخایی) که شما با او همذات‌پنداری می‌کنید را کارگردان به سلیقه شخصی درآورده. در صحنه میهمانی آخر کار جایی است که این خانم یک جوک بسیار معنادار با حالت هیستریک تعریف می‌کند و شما دلتان به حالش می‌سوزد

شرایط تئاتر برای شما راحت است؟ خیلی‌ها به لحاظ معیشتی نمی‌توانند در تئاتر دوام بیاورند و گاهی برای همیشه از صحنه دور می‌شوند.

جلسه اول همه این مشکلات را به هنرجویانم می‌گویم. بازیگری تئاتر و ماندن در صحنه کاری بسیار سخت است و باید چیزهای زیادی را از دست بدهید. حدود ۱۲ سال قبل آماری گرفتم که در آن سال حدود ۶۰۰ نفر ورودی بازیگری در کل کشور داشتیم و از این بین چهار، پنج بازیگر می‌ماند. الان که این آمار خیلی بیشتر شده. ماندن و بازیگرشدن در تئاتر کار دشواری است. مثلا اینکه می‌گویند ما سر کار هستیم و نمی‌توانیم برای تمرین وقت بگذاریم. من تا جایی که یادم هست از هشت صبح شروع به تمرین بدن و بیان با گروه‌های مختلف می‌کردم تا ساعت ۱۰ شب و لابه‌لا هم تئاتر می‌دیدم. شما مجبور هستید به عنوان بازیگر کارتان را تعطیل کنید و بازیگر تئاتر شوید. من اگر در تئاتر بازیگر موفقی شده‌ام و به جایی که می‌خواستم رسیدم به این دلیل است که بخش عمده‌ای از زندگی شخصی خودم را به خاطر تئاتر از دست داده‌ام. پول درنیاوردن از تئاتر، توسری‌خوردن، ردشدن‌ها حتی در بخش ممیزی‌ها همه را تحمل کردم و الان چهار، پنج سال است که به جایی رسیده‌ام که زندگی خانوادگی‌ام فقط از طریق تئاتر می‌گذرد. اما ۱۰، ۱۲ سال خیلی چیزها را از دست دادم و تحمل کردم. الان وقتی به بعضی اتفاقات فکر می‌کنم، می‌بینم خیلی سخت بوده است. یکی از موانعی که همیشه باقی می‌ماند بخش ممیزی و سانسور است. فیلم‌های «اشکان و انگشتر متبرک» شهرام مکری، «دلم می‌خواد» فرمان‌آرا و «خشکسالی و دروغ» را بازی کردم که هیچ‌کدام پخش نمی‌شدند! از «خشکسالی و دروغ» کلی سانسور کردند تا اکران شد. برای بازیگر امنیت شغلی وجود ندارد و اصلا انرژی هم نمی‌ماند.

بزرگ‌ترین معضل هنرمند سانسور است یا خودسانسوری؟

سانسور است که باعث خودسانسوری می‌شود. زمانی می‌گوییم خودسانسوری که یک هنرمند بسیار فرهیخته و با مطالعه باشد که دانشش اجازه دهد خودسانسوری کند. ولی سانسور واژه‌ای است که در دولت‌های مختلف ما کم‌وبیش شده اما همواره بوده و در تئاتر نسبت به سینما عمیق‌تر است.

تازگی‌ها تئاتر رونق بهتری گرفته است. تعداد سالن‌هایی که تئاتر اجرا می‌کنند بیشتر است. به‌نظرتان علت زیادشدن سالن‌های تئاتر چیست؟

از ۱۰ سال گذشته سینما و تلویزیون ما افت شدیدی پیدا کرد.

البته سینما با تلویزیون قابل مقایسه نیست.

در همه دنیا این دو را نمی‌توان با هم قیاس کرد. اما این را به طور کلی گفتم. مجموعه‌های ۱۵ سال قبل تلویزیون را با الان مقایسه این را کنید که دیگر نمونه‌اش ساخته نمی‌شود. در سینما هم فیلم‌سازان خوبی بودند که الان دیگر نیستند. در این گیرودار که افت کیفی به وجود می‌آید در کنارش تئاتر از لحاظ نگارش و به‌وجودآمدن نمایش‌نامه‌های مدرن و به‌روز رشد کرد.

البته بعضی‌ها این رشد را به خاطر نهضت ترجمه می‌دانند.

در دولت اصلاحات نمایش‌نامه‌نویسی‌های به‌روزی مثل آقایان یعقوبی، چرمشیر، رحمانیان و حتی جوان‌ترهایی مثل علیرضا نادری به وجود آمدند. محمد مساوات نویسنده‌ای است که چند سال است می‌نویسد.

در صورتی که اگر به تاریخ نمایش‌نامه‌نویسی ایران نگاه کنیم بهرام بیضایی و غلامحسین ساعدی و اکبر رادی بودند که انگشت‌شمار و البته تأثیرگذار بودند.

اتفاقی هنری در تئاتر رخ داد و کم‌کم مردم شروع به دیدن تئاتر کردند. در جامعه ایرانی در شب‌نشینی‌های خانوادگی اگر کسی از اهل خانواده یا دوستان در یک دورهمی بگوید من به دیدن تئاتر رفته‌ام خودش را به جامعه روشنفکری متصل می‌کند و اینها عواملی است برای اینکه تئاتربین‌ها بیشتر شود. عامل دیگر کوچ بچه‌های سینما به تئاتر بود که اسم‌شان تبلیغات خوبی برای تئاتر شد.

شما نسبت به این قضیه واکنش نشان ندادید؟ مثل اعتراضاتی که آقای فراهانی کرد؟

خیر. با آقای فراهانی صحبت کردم و گفتم مخالف هستم. نظر ایشان درست است، اما با وجود ایراداتی، محسناتی هم دارد. اگر من امروز تئاتری کار می‌کنم که تا ۲۰ شب آینده بلیت‌هایش فروخته شده یکی از دلایلش این است که بچه‌های سینما، تئاتر بازی کردند و تبلیغ شد. قبلا فقط مجموعه تئاترشهر داشتیم. اما الان سالن‌های زیادی برای تئاتر اختصاص داده شده است. الان معدود فیلم سینمایی است که نسبت به هزینه تولیدش دو یا سه برابر فروش داشته باشد اما در تئاتر کارهایی داریم که حدود ۱۰ برابر هزینه تولید با یک سالن و یک سانس در روز فروش داشته‌اند.

وقتی وارد سینما شدید به جز «خشکسالی و دروغ» نقش اصلی بازی نکردید. چند جا هم نامتان را به عنوان بازی‌گردان شاهد بودیم. آیا متن «خشکسالی و دروغ» بود که شما را ترغیب به بازی کرد یا دلایل دیگر وجود داشت؟

فقط به دلیل متن بود. البته دوست داشتم در سینما هم کار کنم. نقش‌های زیادی هم به عنوان نقش مکمل پیشنهاد می‌شد که قبول نکردم. فیلم «دلم می‌خواد برقصم» را به خاطر آقای فرمان‌آرا قبول کردم. اول قرار بود چهره‌های سینما نقش من را در «خشکسالی و دروغ» بازی کنند که آقای یعقوبی پافشاری کرد که من این نقش را بازی کنم؛ به خاطر عرقی که به این نمایش‌نامه دارم و اینکه همیشه به خودم قول دادم سعی کنم در هر قدمی که برای تئاتر کشورم برداشته می‌شود سهیم باشم. «خشکسالی و دروغ» اولین اثر تئاتری است که بعد از انقلاب به فیلم سینمایی تبدیل شد. مضافا اینکه این تئاتر در سه دوره در سه سال مختلف اجرا شده و همواره من آن نقش را بازی کرده بودم و می‌خواستم در فیلم سینمایی‌اش هم خودم باشم.

چرا آقای یعقوبی این متن را به پدرام علیزاده سپرد؟

باید از خودشان بپرسید چون من هم پرسیدم. اما قانع نشدم چرا کار را به کارگردان صاحب‌نام‌تری نسپرده است. من دو کار خوب سینما انجام دادم که بازی‌گردان بودم و با سینما بیگانه نیستم. به آقای یعقوبی گفتم این کار یکی از متن‌هایی است که وقتی به کار سینمایی تبدیل می‌شود باید از سوی کارگردان هوشمند و امتحان پس‌داده‌ای ساخته شود چون کار سختی است.

لحن غالب کار چه بود؟

اگر در سبک‌ها دسته‌بندی کنیم یا نوع نگاه به یک اثر هنری، این کار را باید در آثار کمدی درام قرار دهیم. درامی که لحن کمدی دارد.

اما در تئاتر هرچه کار کمدی باشد، اعماقی در آن دیده می‌شود. حتی در لحظه‌های خنده و گریه. اما به نظرم فیلم «خشکسالی و دروغ» لحن دوپاره‌ای دارد.

اصلا به نظرم فیلم چندپاره است.

در سینما چیزی به نام دوز معین است که ریتم را می‌سازد و هنر کارگردانی را به نمایش می‌گذارد. یعنی اگر این دوز بیشتر یا کمتر باشد، فیلم را دچار چالش جدی می‌کند. حالا به نظر شما دوز معین در فیلم از سانسور لطمه دید یا کارگردان؟

بزرگ‌ترین خلل در کارگردانی است. اشکال اول در نوع تفسیر و نگاه کارگردان به این متن است.

حتی اگر من نسخه اصلی سینمایی را ندیده باشم، به عنوان یک بیننده که اثر نمایشی را خوانده‌ام با دیدن تنها یک تیزر از این فیلم متوجه می‌شوم کارگردان به‌هیچ‌وجه این اثر را نشناخته است. معتقد هستم «خشکسالی و دروغ» یکی از نمونه‌های تأثیرگذار ادبیات نمایشی است و سه دوره در سه سال این کار را در کشورهای مختلف اجرا کرده‌ام شاید نزدیک به ۱۷۰ بار، در همه این اجراها و در هر جای دنیا که اجرا شد با زیرنویس برای مردم اجرا شد، مردم تحت‌تأثیر قرار گرفتند خندیدند و اشک ریختند و با سکوت سالن را ترک کردند. تعجب می‌کنم وقتی این اثر سینمایی می‌شود و در تیزر این فیلم یک موسیقی شاد نواخته می‌شود و آقای گلزار می‌گوید اگر روزی دوست‌دختر قبلی‌تان زنگ بزند شما چه‌کار می‌کنید. ایشان می‌خندد و می‌گوید من که Reject می‌کنم. کارگردان رویه سطحی کار را فهمیده.

ادامه در صفحه ۱۱

گوناگون

«آتلان» برنده جشنواره فیلم‌های ورزشی میلان

شرق: فیلم مستند «آتلان» از تولیدات مرکز گسترش سینمای مستند و تجربی به کارگردانی «معین کریم‌الدینی»، لوح تقدیر و نشان بلورین سی‌وچهارمین جشنواره فیلم‌های ورزشی میلان ایتالیا را دریافت کرد. به گزارش روابط‌عمومی مرکز گسترش سینمای مستند و تجربی، در بخش مسابقه بین‌الملل این جشنواره ورزشی، مستند «آتلان» با نمایندگانی از کشورهای برزیل، فرانسه، آمریکا، چین، بلژیک، آلمان، ازبکستان، انگلستان، هلند، کانادا، دانمارک، اوکراین، روسیه، اسپانیا و ایتالیا رقابت داشت. گفتنی است حدود ۲۰۰ فیلم کوتاه، مستند، سینمایی و تلویزیونی در بخش رقابتی این جشنواره حضور داشتند. این دومین جایزه‌ای است که «آتلان» در ۱۰ روز اخیر از جشنواره‌های کشور ایتالیا دریافت می‌کند. هفته گذشته این فیلم جایزه بهترین فیلم بلند جشنواره Front Doc ایتالیا را به دست آورده بود. موضوع «آتلان» درباره یک مربی پرورش اسب به نام «علی گوک‌نژاد» و «ایلحان»است؛ اسبی که قرار است مقام‌های زیادی

نصیب خانواده آنها کند. علی قصد دارد با پولی که از جوایز ایلحان به دست می‌آورد، ازدواج کند، اما در مسابقه کورس همه‌چیز بر وفق مراد او پیش نمی‌رود! ایلحان در شرایط پیش‌بینی‌نشده‌ای قرار می‌گیرد و علی برای قهرمانی اسبش می‌جنگد... .

مستندی در حرم رضوی

شرق: مراسم رونمایی از مستند «نبرد پالمیرا» روز پنجشنبه چهارم آذرماه از ساعت ۱۸ در سالن اجتماعات حرم مطهر رضوی برگزار شد و ضمن رونمایی از این مستند با حضور خانواده‌های شهید شوشتری، شهید برونسی و شهید نظرنژاد (بابانظر) از خانواده‌های معظم جاویدالاثرهای فاطمیون تقدیر به عمل آمد. به گزارش روابط‌عمومی سازمان هنری رسانه‌ای اوج، رونمایی از مستند «نبرد پالمیرا» و آیین پاسداشت شهدا و جاویدالاثرهای فاطمیون به همت سازمان هنری رسانه‌ای اوج و آستان قدس رضوی در حرم مطهر رضوی برگزار شد. در این مراسم که در حضور خانواده‌های معظم شهدا و جاویدالاثرهای فاطمیون روز پنجشنبه چهار آذر از ساعت ۱۸ در سالن اجتماعات حرم مطهر رضوی برگزار شد، با حضور خانواده‌های شهید شوشتری، شهید برونسی و شهید نظرنژاد (بابانظر) از خانواده‌های معظم جاویدالاثرهای فاطمیون تقدیر به عمل آمد. همچنین ضمن برگزاری مراسم تقدیر از این خانواده‌های معزز، از مستند «نبرد پالمیرا» که روایتگر گوشه‌هایی از رشادت‌های مجاهدان فاطمیون در جنگ علیه تکفیری‌ها در سوریه است، رونمایی شد. در این مراسم علاوه بر حضور عوامل سازنده این مستند، حسن شمشادی، خبرنگار خبرگزاری صداوسیما در سوریه به روایتگری پیرامون نبرد پالمیرا و وقایع سوریه پرداخت. گفتنی است مستند «نبرد پالمیرا» به تهیه‌کنندگی و کارگردانی ساسان فلاح‌فر، روایتگر رشادت‌های مجاهدان فاطمیون در نبردهای سوریه علیه نیروهای تکفیری است که به وسیله خانه مستند انقلاب اسلامی و به همت گروه رسانه‌ای فاطمیون تهیه و برای پخش از شبکه‌های مختلف سیما آماده شده است.

عمق میدان

نگاهی به نمایش «معاشر» به کارگردانی احسان حاجی‌پور در تماشاخانه سنگلج

معاشران گره از زلف یار باز کنید...

جهانبخش نورایی

در فیلمی که احمد طالبی‌نژاد درباره موج نو سینمای ایران ساخته، شهرام مکری، کارگردان «ماهی و گربه»، از روزگاری در آینده حرف می‌زند که شاید فوت‌وفن‌های شکلی از فیلم‌ها حذف شود؛ زندگی بی‌هیچ آرایش و رنگ‌ولعابی به هستی خالص و دست‌کاری‌نشده‌اش برگردد و نوع دیگری از هنر به وجود آید. نمی‌دانم این پیش‌بینی مکری چه هنگام تبدیل به یک جریان مسلط می‌شود.

اما نشانه‌های چنین گرایشی از سال‌ها قبل در سینمای ایران وجود داشته و حالا هم اینجا و آنجا به چشم می‌خورد (مثلا در ساخته‌های کاهانی یا داوودنژاد، که مکری هم از او مثال می‌زند، یا تا اندازه‌ای در فیلم‌هایی از قبیل «ابد و یک روز» و «نفس»).

این میل بازگشت به زندگی آشنا و بی‌پیرایه را در عرصه تئاتر هم می‌شود با تماشای نمایش «معاشر» احسان حاجی‌پور حس کرد. البته تئاترهای آیینی و فرمالیستی و آبستره و ابزورد خوبی در این چند سال روی صحنه آمده (مانند دور دنیا در ۸۰ روز جلال تهرانی) که بیانگر تنوع دید در آفرینش هنری‌اند، اما به نظر می‌رسد دل ما ایرانی‌جماعت هنوز هم برای نمایش‌های رئالیستی گرم و صمیمی بی‌دنگ‌وفنگ لک می‌زند. معاشر یکی از آنهاست.

متن معاشر را خود حاجی‌پور نوشته. مدت‌زمان نمایش و زمان واقعی در آن یکی است و با زندگی عادی و آرام یک خانواده طبقه متوسط شروع می‌شود که دارند جشنی را تدارک می‌بینند.

اما به‌زودی پی می‌بریم آنچه دیده‌ایم آرامش قبل از توفان بوده. با شروع هیاهوی شوهری که غیرتش به جوش آمده و همسرش را به رابطه‌داشتن با مرد بیگانه متهم می‌کند، بگومگوها و تک‌وپاتک‌های پیاپی آنها ریتم ماجرا را تند می‌کند و نمایش تا لحظه آخر از نفس نمی‌افتد، به‌طوری‌که تماشاگر را حسابی درگیر می‌کند و او را به درون رخدادها می‌کشاند.

واقعیت معاشر به‌قدری نزدیک و آشنا و بی‌واسطه است که بوی افشانه خوشبوکننده و دود سیگار هم از صحنه به میان تماشاگران می‌آید تا فاصله صندلی‌ها با نمایش را برچیند و تماشاکننده و تماشاشده را در وضعیت همسانی قرار دهد. گفتارها خوب، به‌قاعده و خودمانی نوشته شده و به بازیگران کمک می‌کند راحت با نقش کنار بیایند و در اجرا دچار دست‌انداز و لکنت نشوند. معاشر هرچه جلوتر می‌رود حضور بازیگران رهاتر، نرم‌تر و طبیعی‌تر می‌شود.

ستاره آنها البته فریدون محرابی است که در نقش شوهر بدبین جلوه ستودنی‌ای از بازی رنج‌بردن و رنج‌دادن را به سبک متد اکتینگ به تماشا می‌گذارد. کارگردان بلد است کی و چطور صحنه را از بازیگران پر و خالی کند و آدم‌ها را چگونه به قدر کفایت در گفت‌وگو و بده‌بستان شرکت دهد. به‌طوری‌که نه لحظه مرده و بی‌حاصلی در نمایش هست و نه اینکه جریان مکمل هم بودن شخصیت‌ها و ساختن هر تکه معما از سوی آنها دچار کاستی می‌شود.

همین است که می‌شود از توازن و تعادل در ارتباط متقابل و هم‌نشینی شخصیت‌های معاشر سخن گفت.

دراین‌میان، معاشر از چیزهایی می‌گوید که شاید تا همین چندوقت پیش جز با پچ‌پچ نمی‌شد درباره‌شان حرف زد. اما تحول واقعیت‌های اجتماعی‌ای که بحران‌های آن در این درام خانوادگی بازتاب یافته، حالا چنان ریشه گرفته که تابوها را به موضوعی قابل بحث تبدیل کرده است.

اینکه کدام شیرپاک‌خورده‌ای با فرستادن یک پیام تحریک‌کننده کبریت به انبار مهمات غیرت و حسادت شوهر کشیده، پرسش آزاردهنده‌ای است که زمینه شک‌بردن به دوست و آشنا را به وجود می‌آورد و تماشاگر را برای پی‌بردن به حقیقت بی‌تاب و معلق می‌کند. آخر سر هم عین فیلم‌های هیچکاک، روشن می‌شود فتنه‌گر کسی است که هیچ‌کس گمان بد به او نمی‌برده.

معاشر به خلاف بسیاری از ساخته‌های سینمایی و نمایش‌های مرسوم که با مظلوم نشان‌دادن زن و شکستن همه کاسه‌کوزه‌ها بر سر مرد بازارگرمی می‌کنند، تعادل و انصاف را در نگاه به هر دوجنس رعایت کرده و در کنار افراطی که در رفتار مرد برای بی‌آبروکردن همسرش (حتی به بهای بی‌آبروشدن خودش) می‌بینیم، خود زن هم در یک جا در روبه‌روشدن با زن مطلقه‌ای که تصور می‌کند احتمالا با شوهر او رابطه داشته، رفتار تندوخشن و بی‌پروایی از خود نشان می‌دهد که از رفتار بی‌منطق، عصبی و هارت‌وپورت شوهر چیزی کم ندارد. البته دنیای معاشر در جنگ و جدال و داد و بیداد خلاصه و محدود نشده. این وسط، رگه‌هایی از طنز آرام و نمکین هم هست که به تاروپود آن راه یافته و این تکه از زندگی ملتهب را دیدنی‌تر کرده است.

بنده با این شعر حافظ که «معاشران گره از زلف یار باز کنید/ شبی خوش است بدین قصه‌اش دراز کنید» به استقبال نمایش رفتم. اما چیز دیگری یافتم. البته در درازبودن شب پرتنش حرفی نیست. اما در خوش‌بودنش چه عرض کنم. معاشر این نمایش نه هم‌پیمانه مجلس انس و طرب، بلکه مردی بیرون از خانواده است که گمان می‌رود دست از پا خطا کرده و حالا باعث شده به جای بازشدن گرهِ زلف یار، مشت بسته زن کدبانو باز شود و بساط عیش در شبی پرقیل‌وقال به هم بریزد.

البته هر فرازی فرودی دارد و در پی هر فریاد خاموشی هم هست. در آخر داستان به نظر می‌رسد با نصیحت و خواهش و تمنای بستگان و دوستان مشکلات تا حدی حل شده و بین زن و مرد آتش‌بس و شاید تفاهمی به وجود آمده. با اسپری خوشبوکننده‌ای که مرد آرام‌شده به هوا می‌زند، بوی ناخوشایند دست‌شویی (که کنایه‌ای از یک زندگی زناشویی نه‌چندان معطر است)، موقتا کاهش پیدا می‌کند و تماشاگر تا اینجای کار پوچی بدگمانی بی‌اساس و زشتی رفتارهای تند را احساس می‌کند. اما حکایت همچنان باقی است و اتفاق غافلگیرکننده‌ای که پس از این آرامش در لحظه‌های آخر نمایش می‌افتد و حقیقت ناگفته‌ای که افشا می‌شود، احتمال دوباره شعله‌ورشدن آتش زیر خاکستر و ادامه‌یافتن مصیبت در یک زندگی وصله‌پینه‌شده را منتفی نمی‌کند. معاشر در روی صحنه تمام می‌شود اما در جهان تماشاگری که تصویری از حال‌وروز خود را در آن پیدا کرده، ادامه خواهد یافت.